



۲۰۲۱/۱۲/۰۵



م ، نعیم بارز

جشنواره بین المللی فیلم «سماح» در شهر استهلم سویدن !

دنیا تیاتر است و در این دنیا هرکس به نحوی نقش خود را اجرا می کند، البته بعضی ها به صورت حرفه ای، یکی هم ملالی زکریا، آنگاه که روسها افغانستان را مورد تجاوز نظامی قرار دادند او که هنوز طفل بود همراه با فامیل به فرانسه



آمد، در پاریس درس خواند و چند صبحی کار کرد اما احساس عشق هنر در تاروپود وجودش و بویژه هنر سینما او را آرام نمی گذاشت که مثل بسی انسان ها به روال معمول زندگی را دنبال نماید. وی مثل کسی در پی گم شده اش از شهری به شهری و از کشوری به کشوری سفر میکرد و در آن زمان که هر افغان تلاش داشت افغانستان را به قصد رسیدن به یکی از کشورهای اروپا ترک نماید، وی از پاریس از شهر عشق و عروس شهر ها راه سفر کابل را در پیش گرفت و هفده سال عمرش را در آنجا گذراند. البته گاهی برای دیدن فامیل به پاریس می آمد اما زود به شهر دل بسته اش بر می گشت. یگان دفعه که از کابل تیلفونی بمن زنگ می زد می گفت ماما چرا به کابل نمی آیی نترس اینجا زیاد بد نیست زندگی در فراز و نشیب خوشایند است آخر یک بار همراهی وی و یکبار هم در دور اول رژیم طالبان از طریق پاکستان به افغانستان رفتم ولی زود برگشتم.

اما ملالی وقتی از خیانت دولت مردان امریکا و دیگر پاسداران صلح و امنیت جهان بار دیگر طالبان به قدرت رسیدند ناگزیر کشور دل بسته ای خود را ترک کرده و از سه ماه بدین سو در پاریس و در کنار مادر مهربانش به سر می برد.

دو هفته قبل به من زنگ زد و گفت قرار است در «جشنواره بین المللی فیلم «سماح» همراه با خواهرم زرمینه جان، شوهرش همایون جان و دختر فعال و بسیار دوست داشتنی اش ژیسیکه جان به استهلم سفر نمائیم خوب میشود اگر خودت همراه ما هم سفر شویی، گفتم تشکر حوصله اش را ندارم به جدیت گفت به دل خود نیستی دیربست که سفر نکرده ای بخواهی نخواهی می برمت. سر انجام تن دادم و رفتیم، آنها در یک هتل بسیار شیک رفتند و چون میدانستند که برای من زندگی در هتل دلگیر و ناخوشایند است مرا به فاروق جان برادر همایون جان که دوست بسیار دیرینه من بوده است تحویل دادند. راستی یک هفته از محبت ها و مهمان نوازی های فامیل نازنین وی بسیار لذت بردم، از شما چه پنهان در زیر دلم میگفتم کاش همیشه در اینجا می بودم.

بر گردیم به مطلب اصلی که ضمن دیدن شهر و بازار استهکلم راستی جا دارد گفته شود. از نظر من به صورت عموم زن های زیبا شهر و مرد های خوش تیپ آن با قد و قامت بلند در همان هوای سرد با روح آرام و شاد این طرف و آن طرف در گردش بودند و تا جائیکه دیده شد افغان های مقیم آنجا نیز از زندگی شان خوش و راضی به نظر می رسیدند.

*- : و جشنواره فیلم:

طبق معمول در آغاز یک دختر خوش گل به حیث انانسر که در کار خود موفق دیده می شد، در یک سالون سینما در حضور یک بخشی نسبتاً زیاد علاقمندان برنامه را به اطلاع حاضرین رساند، بعد از آن یک خانم طنز و جذاب به اسم نیلوفر پذیرا با یک لباس شایسته هنرمند به عنوان رئیس داوران جوایز، که با دو زبان فارسی و انگلیسی قشنگ صحبت میکرد چند تا جوایز را از دست آقای عتیق رحمی، آقای صدیق برمک و آقای دانش فیلم بردار به مستحقین توزیع نمودند خوشبختانه خلاف همیشه که در محافل افغان ها معمول بوده این بار هیچ گله گزاری و انتقادی صورت نگرفت.

*- : فیلم مستند آرزوهای آبی ! ساخته ملالی زکریا:

ملالی هم در یک لباسی به سلیقه هنرپیشگان در باب فیلم مستند خود سخن گفت و جا دارد منم در آن باره قدری اظهار نظر نمایم: فیلم به صورت سمبولیک تهیه شده بود معلوم بود که فیلم ساز خوش سلیقه و آگاه از مفهوم سمبولیک گل ها و رنگ ها در پی هدفی بوده است، او دور از دخالت خودش و دیگران یک سبد یا یک تکرری از گل های رنگارنگ را در آن گذاشته و بدست یک دخترکی بنام تهینه سپرده تا بدون دخالت خودش و دیگران نزد هر تیپ زن و مرد رفته از آنها بخواهد تا گل دلخواه شان را انتخاب نمایند.



فیلمبردار از دور با کمره اش تهینه را تعقیب می نموده و هر کس یک ساقه گلی را از سبد می گرفت، یکی گل سرخ که « به مفهوم عشق آتشین شناخته شده است» دیگری گل زرد که نمایندگی از خزان و خزان عمر انسان و ناکامی در عشق و معمولاً بر سر قبرها می گذارند. و گل سفید که از آن تعبیر پیروزی و خوش بختی می کنند، چنانکه در شب عروسی آن را زیب دست عروس می نمایند و . . . در سبد یک گل کمرنگ و نسبتاً پژمرده و پرپر شده نیز گذاشته شده بود تصادفاً یک جوان قد بلند اما با موهای ملنگ مانند و چهره افسرده پیدا شد، وی نگاه اش را به سبد گل دوخت و لحظه ای در جستجو شده از بین همه گل ها همان گل پژمرده را برداشت از جایش برخاست و زیر لب زمزمه کنان از آنجا دور

شد، معلوم بود که گلی بحال زار خودش را دریافته است. بعداً به من گفتند این جوان معتاد تریاک شده است. نمیدانم منظور فیلم ساز چه بوده، شاید در آن فضای جنگ و اختناق می خواسته حال و هوای دل مردم را از آن طریق دریابد، اما اکثراً به گل های آبی علاقه نشان داده بودند یعنی به آرزوی «صلح»

*- : از یک فیلم بلند ایرانی بنام «شبی که ماه کامل شد» سناریست و کارگردان دختری به اسم نرگس آبیاری: نیز دیدن نمودم: موضوع از آنجا آغاز شد که در یک مغازه خوار بار فروشی یک مرد جوان خوش تیپ که سرگرم کار دیده میشد یکباره چشمش به یک زن و دختری افتاد که مادرش داخل مغازه شده و دخترش هنوز در عقب دروازه بود همینکه پسر جوان چشمش بدختر افتاد در یک نگاه به اصطلاح یک دل نه صد دل عاشق بی قرار دختر شد، در همین موقع که هنوز مرد جوان چشم هایش میخکوب دختر شده بود، مردی دیگری خود را نزدیک دختر رساند و کدام متلک گفت که خوش دختر نیامد، پسر جوان مغازه دار چون فنر از جایش پرید و به شتاب خود را به کسی که به دختر چیزی گفته بود رساند و بدون رد و بدل یک کلمه حرفی او را زیر مشت و لگد گرفت، دختر با یک تبسم و نگاه تحسین آمیز سر جایش ایستاده بود. از جوان مردی و تیپ جوان خوشش آمد و بدین ترتیب رابطه برقرار شد و دیری نپایید که با هم ازدواج کردند و

چندی بعد صاحب یک پسر شدند. آن زن و شوهر سخت عاشق هم بودند اما اوضاع بلوچستان ایران در اثر جنگ و فعالیت های تروریستی روز تا روز خطرناکتر شده می رفت تا جائیکه آنها زندگی خود را رو به نا بودی می دیدند، مرد جوان در پی بدست آوردن پول شد تا از آن جهنم خود شان را بکدام کشور اروپایی برسانند که در صلح و امنیت زندگی شان را دنبال نمایند، اما بدست آوردن آنقدر پول میسر نبود، برادرش در عملیات های تروریستی کشته شده بود و برادر دیگر وی که یکی از قوماندان های به اصطلاح جهاد شده بود از او می خواست که در فعالیت های تروریستی شرکت کند و از زن و فرزندش در راه خدا و جهاد چشم پوشی نماید، اما او دریافته بود که این کار جز نابودی خودش و از دست دادن زن و فرزندش حاصل دیگری در پی ندارد آنها بخاطر رسیدن به یک زندگی در فضای صلح و امنیت از هیچ سعی و تلاش و تحمل رویداد های ناگوار دریغ نکردند، این صحنه ها را دختر فیلم چنان با مهارت و هنرمندانه اجرا می کرد که هر آن اگر شرم از مردم داخل سالون سینما نبود دلم می خواست هیجان زده چیغ بزنم .

*- : در پایان جشنوار «داوود سرخوش سه خواندن با دمبوره و یک خواندن با اشعار بسیار خوب و اثر گزار اجرا کرد که با کف زدن ها بدرقه شد و بدین ترتیب جشن واره و سفر ما پایان یافت.



برای مطالب دیگر م ، نعیم بارز روی عکس کلیک کنید